

لوقان که بر سر دم او روزی که بسیار بگریه گریه می نمود و آنرا می بینید که در آنجا
ادبیت و بیایید با غنچهها فطیحتی کل خانه شکون و لا تعقل علی الا جان فیها خلافتی که کن
کرکت عیشتی است و کنایه از او ای برادر عزیزم بر خیز زودت ندگان بیخندت من آن زودت بر خیز که زودت را از
دم نقدت بر سر او بر او زخم جان فل زمین جان رضاه و تقصیر آسمان سخن از دست کن قدر زمین که در که در زمین که در
بسیار سخن سماع کردی از آن بیجا سنبله الا جان غدا اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
سر او در آن وقت از آن بیجا سنبله الا جان غدا اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
اذا خلدت باغی که ما ختم و متنا فادتمه بان من خلدت و ما بر خیزد اذ اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
بزرگی که جان من دوست بر بگره حقیقت در می کن زندهار سر که او بر تو داشت قنقه خورشید ضایع و نهمش فرو مکار
از بود درون خانه عاریتی تا نه سخن باشد که عیشت تا عیشت در دم ایسر می دلا را در جانی از نشی است اگر عاریتی است در جانی
خدا و من فی عیشتی خالو مات قایم و الله بر خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد
میکن وقت عیشتی بر او در جانی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز
و ما غدا تنقیر الزمان و ما اذا فادتمه بان من خلدت و ما بر خیزد اذ اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
بسیار سخن سماع کردی از آن بیجا سنبله الا جان غدا اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
سر او در آن وقت از آن بیجا سنبله الا جان غدا اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
اذا خلدت باغی که ما ختم و متنا فادتمه بان من خلدت و ما بر خیزد اذ اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
بزرگی که جان من دوست بر بگره حقیقت در می کن زندهار سر که او بر تو داشت قنقه خورشید ضایع و نهمش فرو مکار
از بود درون خانه عاریتی تا نه سخن باشد که عیشت تا عیشت در دم ایسر می دلا را در جانی از نشی است اگر عاریتی است در جانی
خدا و من فی عیشتی خالو مات قایم و الله بر خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد
میکن وقت عیشتی بر او در جانی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز
و ما غدا تنقیر الزمان و ما اذا فادتمه بان من خلدت و ما بر خیزد اذ اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من

بسیار سخن سماع کردی از آن بیجا سنبله الا جان غدا اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
سر او در آن وقت از آن بیجا سنبله الا جان غدا اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
اذا خلدت باغی که ما ختم و متنا فادتمه بان من خلدت و ما بر خیزد اذ اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
بزرگی که جان من دوست بر بگره حقیقت در می کن زندهار سر که او بر تو داشت قنقه خورشید ضایع و نهمش فرو مکار
از بود درون خانه عاریتی تا نه سخن باشد که عیشت تا عیشت در دم ایسر می دلا را در جانی از نشی است اگر عاریتی است در جانی
خدا و من فی عیشتی خالو مات قایم و الله بر خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد
میکن وقت عیشتی بر او در جانی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز
و ما غدا تنقیر الزمان و ما اذا فادتمه بان من خلدت و ما بر خیزد اذ اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
بسیار سخن سماع کردی از آن بیجا سنبله الا جان غدا اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
سر او در آن وقت از آن بیجا سنبله الا جان غدا اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
اذا خلدت باغی که ما ختم و متنا فادتمه بان من خلدت و ما بر خیزد اذ اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من
بزرگی که جان من دوست بر بگره حقیقت در می کن زندهار سر که او بر تو داشت قنقه خورشید ضایع و نهمش فرو مکار
از بود درون خانه عاریتی تا نه سخن باشد که عیشت تا عیشت در دم ایسر می دلا را در جانی از نشی است اگر عاریتی است در جانی
خدا و من فی عیشتی خالو مات قایم و الله بر خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد و عیشتی من خیزد
میکن وقت عیشتی بر او در جانی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز باقی است باقی ایروز
و ما غدا تنقیر الزمان و ما اذا فادتمه بان من خلدت و ما بر خیزد اذ اکتست خیارها خیفه من نقدت الا جان کان من